



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۸/۳۰



رفعت حسینی

فرومايه ترين مداح « آگاه » شعرپارسی: قآانی

میرزا حبیب‌الله متخلص به قآانی، فرزند محمدعلی گلشن از قصیده سرایان دربار فتحعلی شاه قاجار بود.

فتحعلی شاه او را بنابر قصاید مدحی اش « مجتهدالشعراء » لقب داد و محمدشاه نیز قآانی را بسبب قصاید ستایشی به « حسان العجم » ملقب ساخت .
قآانی نخستین شاعر ایرانی است که به زبان فرانسه تسلط داشت .
در بررسی اشعار ردیلانه مدحی بایستی بنگارم که :
اشعار قآانی از دیدگاه لفاظی، به کاربردن آرایه های شعری و ابتکار در ایجاد قوافی بی همتاست.

بهمین برهان قآانی ردیل ترین مداح { آگاه } به رموز بدیع و بیان در شعرپارسی می باشد.

در سال ۱۲۳۹ شاهزاده حسنعلی میرزا، شجاع السلطنه، فرزند فتحعلی شاه به شیراز آمد و قآانی را مورد مهربانی قرار داد.

وقتی شاهزاده از طرف پدر فرمانروای خراسان شد ، قآانی را نیز به همراه خود به خراسان برد و شاعر در مشهد تحت حمایت شاهزاده به تحصیل ریاضی و حساب مشغول شد و بنا به میل و پیشنهاد او تخلص خود را که تا آن زمان حبیب بود به قآانی – به مناسبت نام فرزند شاهزاده ، اوکتای قآن – تبدیل نمود.

قآانی علاوه بر دیوان اشعارش که در حدود هفده هزار بیت است؛ کتابی منثور به نام پیشان به سبک گلستان سعدی نگاشته که افزون بر تحمیدیه ها، هزلیات و حکایاتی تمثیل وار و گاهی با واژه های رکیک را دربردارد. وی در سال ۱۲۷۰ در تهران بدوود زندگانی گفت و در حرم شاه عبدالعظیم در ری به خاک سپرده شد .

یکی از اشعار مدحی ردیلانه << پرنفش ونگار >> در شعرپارسی از قآانی است:

ترجیع بند مداحانه

قآانی در ستایش پادشاه اسلام پناه ناصرالدین شاه غازی خلدالله ملکه گوید

جشن محمودیست ساقی خیز تا ساغر ز نیم
ساغری ننهاده از کف ساغر دیگر ز نیم

چیست ساغر ، خُم چه تاب آرد ، به کشتی ده شراب
تا به طوفان پشت‌پا چون نوح پیغمبر ز نیم
نی‌نی از کشتی چه خیزد ظرف می دریا خوشست
تا در آن دریا سراپا غوطه چون لنگر ز نیم
ساقیان برکف میی چون جوهر دانش لطیف
دانشی مَر دیم ما باید دم از جوهر ز نیم
گنج بادآور ز هرسو بسته رقااصان به پشت
ما تهی‌دستان بیا بر گنج بادآور ز نیم
ناصرالدین شاه را محمود شد نایب مناب
وقت آن آمد که آتش در بت و بتگر ز نیم
ناصر دینست شه برخیز تا محمود وار
سومنات کفر را آتش به بوم و بر ز نیم
تا به بزم شه ز بهر تهنیت یابیم بار
خرگه از هشتم فلک باید که بالاتر ز نیم
بزم شه عرشست آنگه ما در او جوییم بار
کز جلالت پشت پا بر چرخ پر اختر ز نیم
عاقبت محمود بادا ناصرالدین شاه را
کز ملک محمود زیب افزود تاج و گاه را

جشن سلطانیست ما امروز می خواهیم خورد
عیش هی خواهیم کرد و باده هی خواهیم خورد
مژده داد از جشن شاهنشاه چو پیک نیک پی
می به فرخ روی پیک نیک پی خواهیم خورد
چون بود شاهنشاه ما یادگار جم و کی
می به جشن یادگار جم و کی خواهیم خورد
تا درین نیلی خم از مستی در اندازیم شور
سر به سر خمخانهای ملک ری خواهیم خورد
ساغر و چنگ و دف و کف دمبدم خواهیم زد
شیر و شهد و شکر و می پی به پی خواهیم خورد
ما نه‌تنها می به یاد جشن سلطان می‌خوریم
کآب کوثر هم به یاد روی وی خواهیم خورد
دی بود اکنون و می نوشیم تا آید بهار
چون بهار آید علی الله تا به دی خواهیم خورد
جانشین محمود غازی کی نشین بالای تخت
گر نباید خورد می امروز کی خواهیم خورد
گر به یاد آن ملک محمود می خوردی ایاز
ما به یاد این ملک محمود می خواهیم خورد
عاقبت محمود بادا ناصرالدین شاه را
کز ملک محمود زیب افزود تاج و گاه را

ملک ری را باز از آیینه آیین بسته‌اند
یا ملایک عرش را از نور آذین بسته‌اند

طاق تو پرتوی رنگارنگ چون قوس قزح
خلق بر هر منظری با اطلس چین بسته‌اند
هرشب از سیمین رسن آویخته قندیل‌ها
بر مجرّه چرخ گویی ماه و پروین بسته‌اند
زلف مشکین از دو سوی افکنده رقاصان به دوش
از بر یک آفرین گویی دو نفرین بسته‌اند
یا دو مشکین مار بر یک شاخ گل پیچیده‌اند
یا دو حرز از کفر بر بازوی یک دین بسته‌اند
خاطبان عالم بالا عروس ملک را
عقد جاویدان برای ناصرالدین بسته‌اند
هشت باغ خلد را با هفت اقلیم جهان
در قباله نوعروسش شرط کابین بسته‌اند
شه چو بخت خویش دارد کودکی محمود نام
کآفتاب آسایش اندر مهد زرّین بسته‌اند
جانشین شه شود امروز اندر تهنیت
طبع و کلکم بین چسان این شعر شیرین بسته‌اند
عاقبت محمود بادا ناصرالدین شاه را
کز ملک محمود زیب افزود تاج و گاه را

ساقیا می ده که می در جسم جان می‌پرورد
قالب خاکی چه باشد کاسمان می‌پرورد
باده گویی از دم روح‌القدس دارد نژاد
زانکه در تن دم به دم روح روان می‌پرورد
ناشده از لب فرو پیدا شود رنگش ز چشم
لاله‌ای بین کاو به نرگس ارغوان می‌پرورد
می شفیع ماست پنداری که با چندین گناه
در دل و جانمان بهشت جاودان می‌پرورد
همچو خم صاحب‌دلی باید که داند این سخن
کانکه گل را گل کند دل را همان می‌پرورد
راست گویم بر خم می سجده می‌بایست کرد
زانکه در یکمشت گل یک ملک جان می‌پرورد
وصف می زین به نیارم کرد کاندرا مدح شاه
در زبان چون منی نطق و بیان می‌پرورد
ناصرالدین شه که دایه رأفتش در مهد ملک
کودکی شیراوژن و ملکستان می‌پرورد
یک جهان جانست جود شه ز بهر خاص و عام
حبذا جودی که جان یک جهان می‌پرورد
عاقبت محمود بادا ناصرالدین شاه را
کز ملک محمود زیب افزود تاج و گاه را

توپهای خسروانی اینک آوا می کنند
رعد و برق و ابر خیزد چون دهان وا می‌کنند

بر زمین از آسمان آید مدام آواز رعد
توپها نک برخلاف رعد آوا می‌کنند
از زمین هرایشان هردم رود زی آسمان
گوش گردون کر شود هر دم که هرا می‌کنند
درگلویشان مار سرخ و در شکم مور سیاه
طرفه مار و مور بین کاهنگ اعدا می‌کنند
بنگر آن زنبوره‌ها کز برق آتش هر زمان
همچو زنبوران خون‌آلوده غوغا می‌کنند
هرطرف جشنیست برپا چیست باعث خلق را
کاین همه رقص و طرب در باغ و صحرا می‌کنند
سیم و زر هر سو به دامن می‌برند از گنج شاه
جود شه فرموده با خود خلق یغما کنند
آن چه کوه است این که رقاضان مجلس گاه رقص
چون مدار اخترانش زیر و بالا می‌کنند
جشن محمود است زان رو چون سر زلف ایاز
مشک می‌پاشند و صحن بزم بویا می‌کنند
عاقبت محمود بادا ناصرالدین شاه را
کز ملک محمود زیب افزود تاج و گاه را

تاج می‌نازدکه نیکو تاجداری یافتم
ملک می‌بالدکه فرخ شهریاری یافتم
نصرت از وجد و طرب در رقص کز بازوی شاه
کاخ دولت را ستون استواری یافتم
نخل ملک در نماکز برگ ریز حادثات
خشک‌بودم تازه گشتم خوش بهاری یافتم
خاک ابران در طرب کز موج طوفان فتن
بس تلاطم داشتم اکنون قراری یافتم
ملک شه‌نازان که بودم در بلا و اضطراب
ایمنم تا چون اتابک پیشکاری یافتم
شاهباز همت شه هفت کشورکرد صید
باز می‌گوید که بس کوچک شکاری یافتم
تیغ خسرو خنده زن کز خون بدخواهان ملک
از پی مستی شراب بی‌خماري یافتم
لعل خندان کز تف خورشید عمری سوختم
تا ز فر افسر شه اعتباری یافتم
رخش شاهنشاه ز وجد و شوق هردم شیهه زن
کز نژاد شاه نیکو شهبزاری یافتم
عاقبت محمود بادا ناصرالدین شاه را
کز ملک محمود زیب افزود تاج و گاه را

بر فراز تخت شاهنشاه مکان دارد همی
مهر را ماند که جا بر آسمان دارد همی

از نشاط آن که شه بنشست بر بالای آن
بس که بالذ تخت گویی تخت جان دارد همی
تهنیت گویند از بس شاه را از هرکران
خاک و خشت ملک ری گویی زبان دارد همی
بس که می رقصد زمین از خوشدلی در زیر پای
جمله اجزای زمین گویی روان دارد همی
شاه عمر جاودانست از برای شخص ملک
ملک از آن نازد که عمر جاودان دارد همی
کودک مهد ار ولیعهد شهنشه شد چه باک
بخت شه طفلیست و فرمان بر جهان دارد همی
بچه شیرست پنداری ملک محمود از آنک
شیرخوارست و دل شیر ژیان دارد همی
در کمانه مهد هر ساعت کند انگشت خویش
بس که عزم بازی تیر و کمان دارد همی
ابر و مژگان خود را دست مالد هر زمان
بس که در دل شوق شمشیر و سنان دارد همی
عاقبت محمود بادا ناصرالدین شاه را
کز ملک محمود زیب افزود تاج و گاه را

شاه ما را بخت سعد و اختر مسعود باد
اختر مسعود او را فرّ نامعدود باد
آرزوهای که هر یک هست افزون از دو کون
بر زبان ناورده پیشش حاضر و موجود باد
از وجودش جان بود خرسند و از جودش جهان
یک جهان جان خاک راه این وجود و جود باد
بر در معبود چون شاهان به طاعت صف کشند
سر صف شاهان عادل در بر معبود باد
چون همه قصدش به سوی حرمت دینست و بس
حفظ یزدان قاصد و جان و تنش مقصود باد
هر زمان کارد ملک محمود بر تختش سجود
جان یک عالم فدای ساجد و مسجود باد
زین همه مولود و والد کز نتاج آمدند
آن نکوتر والد و این بهترین مولود باد
چون بود روز ولادت با ولیعهدی یکی
مر ملک محمود را کش ملک نامحدود باد
از پی تاریخ سال هر دو قانی نگاشت
ناصرالدین را نشاط جسم و جان محمود باد
عاقبت محمود بادا ناصرالدین شاه را
کز ملک محمود زیب افزود تاج و گاه را
///